

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

برهان دیگری که شهید صدر قدس سره در حلقات ذکر فرمودند به عنوان البرهان الخامس
و در بحوث هم مطرح کردند اما در مباحث یک نکته‌ای دارند که در این دو کتاب نیست و
آن این که «ما کُنَّا نذکره فی قدیم الزمان وجهاً للمنع عن جریان البراءة» که مستند خود
ایشان فی سابق الزمان بوده و بعد دیگر در دوره‌ی بحوث و بعد حلقات عدول کردند از
آن و مناقشه می‌کنند در آن. از این جهت این یک نکته‌ای است که حالا در آن‌ها نیامده که
آدم می‌گوید این مال کی هست؟ از کجاست؟ این در مباحث می‌فرماید کنا فی سابق
الزمان.

حاصل مطلبی که ایشان می‌خواهند بفرمایند در این وجه این است که علیرغم این ظاهری
که ما خیال می‌کنم دوران بین اقل و اکثر هست که شاخصی دوران بین اقل و اکثر همین
است که اگر شما اکثر را بیاورید اقل را هم در ضمن آن آوردید، این جور نیست که اکثر را
اگر آوردید اقل آورده نشده باشد؛ این شاخصی اقل و اکثر ارتباطی است که محل کلام
ما هست. حالا ایشان می‌خواهد بفرماید که در باب عبادات که ما قصد امتثال امر
می‌خواهیم بالدقة این جوری نیست؛ اقل و اکثر ارتباطی نیست بلکه متباین است و وقتی
متباین شد باید احتیاط بکنیم، اکتفاء به اقل دیگر نمی‌شود کرد.

حالا توضیح مطلب، توضیح مطلب این است که خب مقدمه‌ی اولی این است که ما در
باب عبادات احتیاج داریم به قصد قربت و قصد امتثال امر؛ مقدمه‌ی ثانیه این هست که
یک مسأله‌ای را فقهاء در فقه فرمودند منهم صاحب عروه قدس سره و حالا به قول ایشان
محتسین هم امضاء کردند کأثره، حالا لابد آن محتسینی که حالا ایشان مدنظرشان بوده و
مراجعه فرموده. الان عروه با چهل و پنج حاشیه چاپ شده و آن هم مشتمل بر همه‌ی
حواشی نیست شاید، مرحوم استاد در درس می‌فرمودند من وقتی شرح عروه می‌نوشتم
به بیست و پنج حاشیه مراجعه می‌کردم از حواشی اعلام. الان که شاید حدود صدتا یا
بیشتر حاشیه هست بر عروه، حالا حاشیه‌های شما هم بعداً ان شاء الله به آن اضافه بشود
در طول زمان. و آن این است که فرمودند وقتی ما امری را قصد می‌کنیم، امتثال امری
را علی وجه التقیید نه علی وجه الاشتباه فی التطبيق، گفتند وقتی علی وجه التقیید بود
قهرأً امتثال آن امر در صورتی که این تقیید واقعیت نداشته باشد امتثال آن نشده. مثلاً یک
نمازی است نمی‌داند نماز واجب است یا مستحب است فرض کنید درواقع، این بیاید نماز
را به قصد استحباب بیاورد و درواقع واجب باشد، می‌گوید مثلاً این دو رکعت نماز مستحب
را بجا می‌آورم قریةً الی الله. این جا اگر واجب باشد نمی‌شود گفت امتثال آن واجب را
کرده، به گردنش هست باید برود بیاورد. مثلاً فرض کنید که در باب نماز زیارت که محل

کلام است که خب زیارت مستحب است اما حالا زیارت اگر کسی کرد آن نماز واجب است بخواند یا مستحب است؟ مثل روزی در باب اعتکاف که خب اعتکاف مستحب است ولی اگر اعتکاف شروع کردی مثلاً ادامه‌اش واجب می‌شود. حالا این به خیال این که بله نماز زیارت مستحب است مثلاً و این به قصد استحباب گفت دو رکعت نماز به قصد امثال این امر استحبابی می‌خوانم و بعد فهمید که مثلاً مجتهد استنباط کرد و گفت این واجب است، این فایده ندارد آن نماز باید برود دوباره بخواند مثلاً. پس اگر امر را مفیداً بخصوصی آورد این‌جا کافی نیست اگر آن خصوصیت درواقع نباشد. و هکذا اگر خصوصیتی را در متعلقش لحاظ کرد و این‌جور توی نظرش بود که این امر خورده مثلاً به نماز فی المسجد نه نماز أم مستحب که قید خود حکم باشد، قید مال متعلقش است، یعنی الصلاة فی المسجد حالا مستحب یا واجب حالا دیگر آن... و این به این عنوان رفت آورد و بعد معلوم شد این‌جوری نیست؛ این قید فی المسجد ندارد، این فایده ندارد. فلذا مثلاً در باب جماعت گفته می‌شود که اگر تخیل که این امام جماعت زید است و این به قصد این که این زید است اقتدا کرد بعد معلوم شد عمرو است و البته عمرو هم عادل است ولی نمازش باطل است؛ چون آن که به آن قصد کرده اقتدای به او، او نیست، این که هست قصد نکرده اقتدای به این را.

س: این امثال امر البته ...

ج: بله؟

س: این به صرف انطباق و عدم انطباق مقصود با موجود است ...

ج: نه دارم نه یک تقیید را می‌گوید، تقیید را دارد می‌گوید ..

س: نه نه توی قبلی که می‌گویند ...

ج: آن‌ها هم ... حالا می‌گویم حالا ...

بله یک وقت هست این‌جوری است که می‌خواهد به امام حاضر اقتدا کند ولی خیال می‌کند این زید است، این اشتباه در تطبیق است این اشکالی ندارد. اما آن‌جا نه، می‌گوید، توی ذهنش این است من به زید می‌خواهم اقتدا کنم، اگر بدانم عمرو است اقتدا نمی‌کنم ولو عادلش هم می‌دانم اقتدا نمی‌کنم به او

س: اصلاً بدانم آن هم هست اقتدا می‌کنم ولی فعلاً می‌خواهم به زید اقتدا کنم ...

ج: حالا، دیگر روشن‌ترش این‌جا هست دیگر که تقیید دارد می‌کند ...

س: اشاره نیست تقیید است. یک وقت هست اشاره حاضر است ...

ج: بله آن‌جا بله، تطبیق است آن‌جا هم؛ می‌گوید من به امام جماعتی که حالا هرکی هست ولی به نظرش زید است یا در زیارت عاشورا مثلاً السلام علی الحسین و علی بن الحسین (س) خب حالا یک کلامی هست که این علی بن الحسین (س) کدام یک از فرزندان حسین بن علی (س) هست؟ آیا امام سجاد است یا علی اکبر است؟ خب حالا یک وقتی می‌آید می‌گوید حالا هرچی این‌جا هست من قصدم هست ولی به نظر می‌آید علی اکبر باشد به تناسب این که حالا شهید شدند و در کربلا هستند و این‌ها علی القاعده، ولی خب

شاید هم این نباشد حالا، قطع صد درصد که ندارم، قصدش یک وقت این است که هرکه درواقع، حالا تطبیق بر این می کند، این جا هرکه درواقع به او سلام شده، اما اگر نه تقیید می کند به حیث که هرکه نه، می گوید این. و حالا ممکن است تارّه از این یقین دارد که مثلاً این امام سجاد(س) است یقین دارد، می گوید امام معصوم مقصود است مثلاً و اصلاً غیر او را قصد نمی کند، نه این که اگر او بود قصد نمی کرد ولی چون یقین می کند می گوید خب این را قصد می کنم به این قید. و خب این جا درواقع اگر علی اکبر(س) مقصود باشد خب سلام به او نکرده دیگر. خب طبق این مسأله که مقدمه ی ثانیه شد ما اگر دقت بکنیم موارد اقل و اکثر در باب عبادات برمی گردد به متباینین. چون این آقا علم دارد. حالا یک مقدمه ی سومی هم بگوییم که ایشان توی این مقدمه ی سوم، لازم نبود حالا آن جوری بفرمایند، یک خرده معقدترش کردند، مقدمه ی سوم ایشان را هم بگوییم.

مقدمه ی سوم ایشان این هست که در مواردی که ما علم اجمالی داریم سه جور تصویر می شود، تارّه علم اجمالی بین متباینین است که امثال این اصلاً با آن جمع نمی شود، امثال آن هم با این اصلاً جمع نمی شود. مثل این که علم اجمالی دارد یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه در روز جمعه، خب این ها متباینین هستند؛ و در این جا امثالش این است که یک نماز جمعه بخواند یک نماز ظهر بخواند. تارّه نه، دو عنوانی هستند که قابل اجتماع هم هستند، مثل این که یقین دارد یا مولا به او گفت اکرم العادل یا گفت اکرم الهاشمی. خب این جا علم اجمالی داری یکی از این دوتا همواره به گردش هست، این جا نمی تواند اقتضار کند بر مصداق یکی از این دوتا که مصداق عنوان دیگری نباشد. مثلاً برود یک عالمی که هاشمی نیست امثال بکند خب شاید هاشمی گفته پس امثال نشده، یا هاشمی را برود احترام بکند که عادل مثلاً معاذالله نباشد. اما اگر مجمع العوانین را بگوید آن می شود، هردو را امثال کرده دیگر هر کدام باشد.

سوم این هست که عموم و خصوص من وجه باشد بین شان، آن محل افتراق دارد، آن هم محل افتراق دارد و ایشان می خواهد بفرماید که حالا این هم مقدمه ی سومش، می خواهد بفرماید در موارد اقل و اکثر بدوی در باب عبادات، این درحقیقت از قسم سوم است که این قسم سوم اگر دقت بکنید امر برمی گردد به متباینین علی آن مبنای فقهی. چون این امر یا رفته روی اقل، علم دارد که مثلاً که نماز یا سوره واجب است یعنی امر خورده به نمازی که سوره جزء آن است یا امر خورده به صلاتی که لا بشرط نسبت به سوره است. خب این جا اگر این.... خب علم اجمالی دارد، طبق مقدمه ی اولی باید قصد امثال امر بکند، طبق مقدمه ی ثانیه خصوصیت امر را اگر لحاظ کرد اگر امر درواقع غیر از دارای آن خصوصیت باشد امثال آن نشده. خب این جا این نمازی که می خواهد بخواند اگر قصد بکند اکثر را مثلاً بیاورد، قصد بکند امری که به اکثر خورده باید آن امر را قصد بکند دیگر، بگوید من قصد می کنم امری که به اکثر خورده؛ حالا نگوئید حق ندارد چنین قصدی بکند چون تشریع است چه می داند؟ نه به قول ایشان که این اضافه را در مباحث دارند، ولو این که به رجاء یا به این که، نه این که تشریع بخواهد بکند ولی می گوید شاید امر روی اکثر باشد دیگر، من به قصد امثال این که اگر آن جا باشد دارم می آورم. خب الان اگر این کار را بکند امثال اقل را کرده اگر درواقع امر روی اقل باشد؟ نکرده دیگر. و اگر بیاید اقل را بیاورد به قصد امثال این که امری که روی اقل است ولو به همان نحوی که گفتیم که تشریع نشود، آیا اگر درواقع امر روی اکثر باشد امثال کرده؟ نکرده. پس بنابراین ولو اقل و اکثر به این معنا هست که آوردن اکثر مانع نیست چون لا بشرط است نسبت به او از آن جهت، ولی حرف ایشان این است که طبق این فتوا و طبق این مبنای فقهی، صاحب عروه و هرکسی مثل صاحب عروه هست و این مبنا را دارد چطور در اقل و اکثر در باب نماز و

این عبادات می‌آید می‌گوید برائت جاری می‌کند و می‌گوید اکتفاء به اقل کفایت می‌کند؟ نمی‌تواند چنین حرفی را بزند. چون علم اجمالی دارد که یا امر به این خورده یا امر به آن خورده که اگر امر به این خورده باشد و او را قصد کند و درواقع امر به او باشد آن امثال نشده است و اگر امر به او خورده باشد و او قصد بشود این امثال نشده است....

س: یعنی این که صاحب عروه و این‌ها باید یک قیدی می‌زدند دیگر، فتوا را می‌توانند بدهند یک قیدی می‌زدند که آقا قصدت را تعیین نکن که این مشکل پیش بیاید ..

ج: بله ولی اگر بگویند به خدمت شما عرض شود به خصوص

س:

ج: نه بگویند در قصد قربت لازم است که آن امری که این‌جا هست قصد بکنی، آن که واقعیت دارد ...

س: اگر بگویند ما فی الذمه می‌توانی قصد بکنی دیگر یک قید بزنند کافی است درست است؟

ج: حالا بله، ما فی الذمه قصد بکند ...

س: آن موقع یک قید بزنند کافی است ..

ج: حالا ما فی الذمه هم به خدمت شما عرض شود که حالا ممکن است ما فی الذمه را بگویم درست است حالا ممکن است کسی بگوید درست است، مگر کسی مثلاً قصد وجه یا خصوص این چیزها را بگوید، ما فی الذمه بگوید.

س: اما فتوای‌شان با یک قید درست می‌شود درست است؟ می‌گویند آقا در عبادات هم برائت جاری است منتها نباید قصد تعیین بکنیم این طوری که این مشکل پیش بیاید.

ج: بله، مگر این که بگوید قصد آن چیزی که می‌دانم یا امر رفته روی آن که باید آن را قصد کنم خودش را قصد کنم

س: چنین قیدی دیگر وجود ندارد توی عبادات ...

ج: بله؟

س: چنین قیدی که دیگر وجود ندارد توی عبادات که هر وقتی نمی‌دانی شک داری باید همان را، چنین چیزی وجود ندارد ...

ج: حالا اگر کسی گفت دیگر، حالا این ..

پس بنابراین درواقع برمی‌گردد به این دیگر، برمی‌گردد همین‌جاها به متباینین به قول ایشان.

س: این نتیجه‌ی قصد امثال امر است دیگر ..

ج: بله دیگر، یا امر این چنینی یا امر آن چنانی است ..

س: یعنی می‌خواهم بگویم که این تقیید لازمی این است که قصد امتثال امر را ما لازم ندانیم بلکه قصد قربت مطلقه یا ما فی الذمه را کافی بدانیم، وقتی قصد قربت مطلقه شما کردید اما خصوص این اما خصوص آن را قصد نکردی این اصلاً اشکال شهید صدر ظاهراً به این مبنا نیست. می‌گوید بر همان مبنایی که فقط می‌گویند باید قصد امتثال امر بکنی ...

ج: خب بله

س: امر با بند و بیلش است، امر منهای بند و بیلش که معنا ندارد، وقتی منهای بند و بیلش معنا ندارد با بند و بیلش است پس یا باید خصوص امر این‌چنینی یا امر آن‌چنانی پس متباین می‌شود. کما این‌که حرف شهید صدر می‌خواهد این داخلش هست که می‌خواهد قصد قربت مطلقه و ما فی الذمه را هم دفع بکند، کسی نیاید بگوید آقا خب ما که لازم نیست که خصوص را نیت کنیم نه، می‌گوید چون آن خصوص لازمی امر امتثال امر است و فقط هم از امتثال امر است که درست می‌کند اختلاف است دیگر ...

ج: ببینید این خیلی نه معلوم نیست این‌جوری بگوید ایشان ..

س: و الا قصد به قول سید این اشکال واضح است به این حرف آقای شهید صدر، ما اصلاً چیزی که لازم نیست را که نمی‌توانیم کول شارع بگذاریم که. شما یعنی می‌خواهید این‌جور بگویید، می‌خواهید بگویید که هر جا، حرف اشکال شما باید به این برگردد، هر جا که ما اکثر را اتیان می‌کنیم در عبادت صلاة که نمی‌دانیم سوره جزء آن هست یا نه هر جا، باید به کلی اشکال کند، هر جا که این‌طور باشد اکثر تباین مع الاقل بلکه هم‌پوشانی ندارد همیشه تباین، اشکال است که نه از جعل شارع چنین تباین کلی در نمی‌آید، شما هم اگر یک چیزی اضافه کردید؛ الا این‌که بیایید این حرف را بزنید بگویید که شارع قصد امتثال امر را مبرئ ذمه می‌داند، امتثال امر هم بند و بیل امر خود خصوصیات است پس همیشه تباین. این حرف را بزنند. حرف شهید صدر آن‌وقت کامل بشود و الا این حرف شهید صدر که می‌گوید آقا در عبادات همواره اکثر را انجام بدهید تباین مع الاقل ما می‌گوییم نه از جعل شارع چنین چیزی لازم نمی‌آید، خودت اضافه کردی. مگر این‌که به این مبنا بگیریم آن‌وقت درست می‌شود.

ج: نه ممکن است حالا ایشان بخواهد به اطلاق فتاوی‌ اصحاب که ایشان می‌فرماید همین مشکله‌ای هم که پیش می‌آید این درحقیقت نقضی به آن فتاوی‌شان هست، یعنی شما توی رساله‌های‌تان می‌نویسید چی؟ می‌نویسید این‌جاها همین‌مواردی که شک می‌کنی این‌جوری ... آقا می‌گویید که عیب ندارد دیگر ...

س: آقا اطلاق فتاوی‌ مشترک مالِ یک مجتهدی که دارد بررسی می‌کند فتوا را ...

ج: نه خب همین دیگر می‌گوید پس شما ...

س: ... پس به دو مبنا هست ...

ج: پس می‌گوید شما نیاید بگویید که ...

س: باید یک قید بزنند که قصد ندارد ...

ج: پس شما نیاید علی الاطلاق توی رساله‌تان بنویسید و فتوا بدهید اشکال ندارد درست؟
و حال این‌که از آن طرف گفتید

س: این تنزل است اشکال حاج آقا، این تنزل است که شما ... به اطلاق و فتوا دارید
اشکال می‌کنید، این تنزل اشکال است ...

ج: نه نه نه

س: اشکال را بگویید آقا روی این مبنا، چه عیب دارد؟ بگویید روی این مبنا، خصوصاً،
آن وقت اشکال شما قوی است ...

ج: بله فلذا عرض کردم که همان دیروز عرض کردم این برهان پنج و شش و این‌ها، این‌ها
کل مبنا را از بین نمی‌برد مال مورد است ...

س: همین مورد را هم از بین نمی‌برد آخر ...

ج: نه مورد هم باز بعض موارد را ...

س: بعض مواردش هم به جعل بر نمی‌گردد، شما باید به جعل ... اکثر اشکال کنید ...

ج: نه

س: ... باید بگویید امثال اکثر ...

ج: به جعل بر می‌گردد، نه ...

س: ... فی آی جهة، فی آی فرد، این فی آی فرد ش هم نیست، خودت اضافه کردی به
جعل اکثر بر نمی‌گردد..

ج: نه نه به این بر می‌گردد یعنی به جعل بر می‌گردد ...

س: به جعل بر نمی‌گردد، جعل درست است من اضافه کردم ..

ج: نه نه من اضافه نکردم ...

س: آقا چه جور به جعل بر می‌گردد وقتی که لازم نیست آن خصوصیات را قصد کنی؟ ...

ج: نه

س: این فقط وقتی به جعل بر می‌گردد که لازم باشد خصوصیات را قصد کنی ...

ج: نه، اگر آن مولا امر را روی اکثر آورده، اگر یک امری یا روی اکثر است یا روی اقل
درست؟ اگر من هرچی را قصد کنم مع التقید قصد کنم ...

س: من؟

ج: من

س: و شارع هم

ج: می‌دانم ولی من می‌دانم پس این خصوصیات آن مقصود است، من چیزی را به مقصود اضافه نمی‌کنم ...

س: عیب ندارد حرف را فهمیدیم حاج آقا، بله حرف این است ...

ج: چون مقصود پس به جعل برمی‌گردد که من نمی‌دانم جعلش را آن‌جا گذاشته که من وقتی آن را قصد می‌کند دیگر اگر آن‌جا باشد دیگر کفایت نمی‌کند، یا جعلش را آن‌جا گذاشته به جوری که من اگر او را قصد کنم با تقیید دیگر به درد آن نمی‌خورد. پس من علم اجمالی دارم که یا امر این‌جا هست که من اگر او را قصد کنم بنحو تقیید دیگر درواقع اگر آن‌جا باشد امثال نشده و اگر امر این‌جا گذاشته به جوری که من اگر بنحو تقیید... آن امثال نشده. پس علم اجمالی دارم که یک امری این‌جا هست که اگر این‌جور بیاورم امثال نمی‌شود اگر آن‌جا باشد، اگر این‌جور بیاورم اگر این‌جا باشد امثال می‌شود. خوب این‌جا باید احتیاط کنم دیگر.

روی این حساب اگر شما لازم می‌دانید به خصوص اگر تقیید را لازم می‌دانید یا نه اگر تقیید را لازم نمی‌دانید ولی می‌گویید می‌شود عیب ندارد با تقیید بیاور، و توی رساله بنویسید آقا در این موارد یا باید بنویسید احتیاط بکن یکی با رجاء است آن البته نه جزء تشریع بشود، یکی هم با رجاء این بیاور یعنی دوتا نماز در این‌جا باید بخواند یا بنویسد اگر تقیید کردی، اگر نه تقیید نکردی به قصد امری که در مقام هست، خوب آن اکثر را بیاوری عیب ندارد، اما اگر تقیید کردی بدان باید دوتا بیاوری ...

س: هنوز فتوا ناقص است...

ج: آره این ...

حالا جوابی که ایشان می‌دهند دیگر جواب خیلی تفصیلی است می‌گویند این مبنای فقهی را ما قبول نداریم و ما اختلاف در تطبیق و تقیید را نمی‌فهمیم اصلاً یعنی چی؟ تعقل نداریم از آن و بحثه فی محله من الفقه. بالاخره شما در هر دو صورت در تطبیق و تقیید شما این را قصد کردید، قصد شما که واقع را از بین نمی‌برد که، واقع محقق است. مثلاً یک کسی از در وارد شد خیال کردی زید است بلند شدی در آن‌جا و تعظیم کردی به قصد این‌که این زید هست، به جوری که اگر می‌دانستی که عمرو است هرگز بلند نمی‌شدی اصلاً، اصلاً این‌جوری بود. آیا در این‌جا این زید که وارد شد و شما بلند شدید احترام این نشد؟ احترام این شد، قصد شما اثری ندارد ...

س: آن وقت آن صلاة جماعت را هم همه ملتزم هستند؟

ج: بله؟

س: مثلاً آن صلاة جماعت ...

ج: آره یعنی اگر واقعاً عادل است ...

س: ...

ج: آره، قصدش هم این بوده که اگر... اقتدا نکند، باشد، ولی این هم آقای خوئی رضوان الله علیه در مستند عروه علی ما بیالی در نماز جماعت شرح عروه آنجا هم همین را.. این امر واقعی است، شما بالاخره به این آقا اقتدا کردی حالا ولو این که تقیید هم داشتید که من به زید می‌خواهم اقتدا کنم اگر عمرو باشد نمی‌خواهم اقتدا کنم ...

س: حاج آقا این‌ها این مثال‌هایی که شما زدید ...

ج: ولی شما الان به عمل خارجی است دیگر به این اقتدا کردی دیگر ...

س: این مثال‌هایی که شما دارید می‌زنید یک فرق کوچولو دارد با حرفی که، این حرف شهید، لب حرف... شهید صدر درست است رد می‌کند ولی یک حرف کوچولویی با این‌ها دارد، فرقی این است توی قصد امثال امر چون خود قصد امثال امر رکن است و فقط ابراء ذمه با قصد امثال امری که محقق می‌شود و وقتی فقط با این است شما باید امر را بخصوصیانه آوردی و بیاوری، اینجا اگر غیر را قصد کردی و غیر محقق نبود و قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد می‌شود درست است؟

ج: نه نمی‌شود ...

س: همین را می‌خواهم عرض کنم، این‌ها این مثالی که شما می‌زنید بله، شارع از ما نخواست احترام کن به قصد این که بشناسی طرف را ...

ج: نه ما به این کار نداریم ...

س: حالا عرض می‌کنم، اینجا احترام شخص به صورت کلی واجب است ...

ج: نه اصلاً وجوب نمی‌گوییم، اصلاً به وجوب کاری نداریم ...

س: محقق شد این ...

س: محقق شد یعنی امثال شد دیگر ...

ج: نه نه اصلاً امری نیست من روی رسومات خودم می‌خواهم یک کسی را احترام کنم اصلاً امر نیست، این آقا... حرف سر این است امر نیست اصلاً شاید حرام باشد هم احترام زید حرام باشد هم احترام عمرو حرام باشد، کار به این‌ها نداریم. حرف سر این است اگر یک زیدی وارد شد شما یقین داری عمرو است و به عنوان این که عمرو است بلند شدی و اگر می‌دانستی زید است هرگز بلند نمی‌شدی، خب اینجا چیه؟

س: بله تطبیق ...

ج: خب اینجا واقعاً اگر زید ... می‌گویند آقا این احترام کردی این احترام تحقق منک.

س: ... آهان یعنی شهید صدر می‌خواهید بگویید شهید صدر هم این اشکال را می‌کند از اول؟

ج: چی؟

س: یعنی شهید صدر دارد یک امر بدیهی را زیر سؤال می‌برد؟

ج: نه نه

س: یا کسانی که فتوای این طور دادند این را می خواهند بگویند؟

ج: بله اشکال محقق خوئی و شهید صدر و این ها، این ها این است که

س: ایدا این طور نیست، کسی که حاج آقا کسی که لزوم شرط قصد را به عنوان رکن می آورد دیگر لم یتحقق فی مورد اختلاف قصدی مع الواقع. وقتی که خود قصد رکن باشد این نکته اش هست، این مثال هایی که شما می زنید قصد این که زید است یا عمرو است در اکرام عالم و وجوب اکرام عالم اصلاً دخیل نیست...

ج: رکن است ما هم قبول داریم، ما نمی گویم رکن نیست ...

س: رکن است ولی ربطی ندارد

س: یعنی اگر این نیاید محقق نمی شود

ج: درست است همه ی این ها را پذیرفتیم ولی در عین حال یک امر تکوینی است ...

س: آقا چی تکوینی است؟ تکوینی این است جزء تکوین قصد امر است

ج: یعنی آقای عزیز شما بالاخره قصدت خورده به آن ما صدر من الشارع که توی زعم شما این است که فلان قید را دارد و آن قید را قصد کردید ...

س: زعم من اما خلاف ...

ج: ولی این زعم شما باعث می شود که این قصد شما نخورده باشد به این امر خارجی؟

س: نخورده من خیلی ... قصد کردم، آقا ما قصد لم يقع پس چیه؟

ج: آقا ما قصد لم يقع آن جای دیگری است نه این جا. نه آقای عزیز ببینید

س: مثلاً توی مبیع است آن ها به این جا ربطی ندارد ...

س: مبیع است که قرآن نگفته که فقط توی مبیع است که، یک امر عقلی است ...

س: ... امر قرآنی دیگر یک امر عقلی ...

س: خب خدا خیرت بدهد نگو فقط تو مبیع است تو توی مبیع فقط خواندی. این توی هر جایی که شرط باشد در آن چیزی که واجب است آن شرایط قصد، کی شرط است؟ وقتی قصد امثال امر شرط باشد، این شرط است، من غیر این را قصد کردم ...

ج: بله آن جا درست است ببینید شما، نه ببیند آن مثل این که شما مثلاً نذر کردی که یک واژه ای بگویی که معنایش این است، این را نذر کردی یک واژه ای در فلان جا بگویی که معنایش این است. آن جا بله اگر آن واژه را گفتی و معنایش آن نبود در آن جا چی می شود؟ در آن جا این می شود که ما وقع لم یقصد چون شما می خواستید واژه ای بگویید که معنایش آن باشد این نیست و ما قصد لم يقع ...

س: خب یک سؤال، همین مثالی که زدید، مثال خوبی زدید، حالا اگر مثال همین ندی

ج: اما این جا این جور نیست، آقا ببینید شما یک ذره، یک کمی صبر کنید، این آقای که دارد قصد می کند قصد چی می کند؟ یک چیزی را تشریح می کند قصد یک امری که خودش دارد می سازد می کند که نسبت به شارع می دهد یا نه قصد می کند همانی که از شارع صدر، منتها زعمش این است که آن ما صدر من الشارع مقید به این قید است فلذا آن قید را هم قصد می کند حیث که این جور هم واقعاً اگر نفسش هست که اگر آن قید را هم نداشت در مقام امتثال بر نمی آمد، حتی به این غلیظی بود؛ آیا در این جا این قصد خورده به این یا نه؟ و این زعم تقیید و دارای این خصوصیت بودن باعث می شود که نخورده باشد به این؟ ای بابا این امر تکوینی است دیگر

س: وقتی قصد ... وقتی امتثال امر، قصد امتثال امر بتمامه امر نه امر کلی بتمامه ...

ج: بتمامه

س: امری که شارع از روی وجوب یا استحباب، وجه مهم است، از روی جزئیت جزء یازدهمی یا عدم جزئیت یازدهمی که مأمور به هست این ها را شرط بدانند این شما غیر از این را قصد کنی معقول نیست بگویند محقق شده. بله اگر شرط نباشد همان عرض کردم شما می خواهید به اطلاق فتوا اشکال کنید ما این جا آمدیم بحث علم اجمالی می کنیم، می خواهیم بگویم علی بعض المبانی الفقهیه این جا بر می گردد به متباینین، ما نمی خواهیم اطلاق فتوا اشکال کنیم ما می خواهیم مطلب علمی را ببینیم چی هست؟ مطلب علمی روی این مبنا فقط اشکال شهید صدر جواب داده نمی شود. بله بحث فقهی عیبی ندارد اخلاقی به بحث اقل و اکثر نمی زند، توی بعضی فروعات می گویند آقا اقل و اکثری نیست این جا متباینین است ...

ج: نه مانع نه چرا در حقیقت گفتیم این جا باید این جور بگویم تفصیل بدهیم نه به این حرف ها درست است تفصیل باید داد در اقل و اکثر. حالا ایشان به عنوان برهان ذکر فرموده، اگر شهید صدر ذکر هم نفرموده بود این ها را من شاید مطرح نمی کردم اصلاً چون این ها در این باب. بله توی تنبیهات بروید مثلاً به عنوان تفصیلی یا اقوال را که ذکر می کنید تفصیل ذکر کنید؛ حالا ایشان به این شکل ذکر فرموده توی کتاب درسی هم آوردند که حلقات شان باشد، از این جهت طرحش مثلاً لازم هست که توی کتاب درسی است، که در حقیقت خود ایشان می گویند اولاً در عبادات است، حالا مخصوصاً آن برهان بعدی توی بعضی از عبادات هم هست نه فی کل العبادات. حالا این اشکال در عبادات به خدمت شما در عبادات است حالا همه ی عبادات که دار بین اقل و اکثر است در ظاهر. ایشان این طوری فرموده و خودش هم تصریح فرموده حالا ببینید حالا می خواهید این عبارت «البرهان الخامس دوران الأمر بین عامّین من وجه و حاصله: تحویل الدوران فی المقام» برگرداندن دوران بین اقل و اکثر در مقام «إلی دوران الواجب بین عامّین من وجه بدلاً عن الأقلّ و الأكثر: عامین من وجه می شود یعنی یک جایی داریم که آن هست این نیست، این هست آن نیست و یک جا هم خب مجمع العنوانین دارد. «و توضیح ذلک ضمن مقدمتین: الأولى: أنّ الواجب تارةً يدور أمره بين المتباينين، كالظهر و الجمعة. و أخرى بين العامّين من وجه، كإكرام العادل و إكرام الهاشمی. و ثالثةً بين الأقلّ و الأكثر. و لا إشكال فی تنجیز العلم الإجمالی فی الحالة الأولى الموجب للجمع بين الفعلین» نماز ظهر را بخواند جمعه را هم بخواند و هم چنین «لا اشکال تنجیزه فی الحالة الثانية الموجب لعدم جواز الاقتصار على إحدى مادّتی الافتراق» هاشمی را برود، هاشمی که به خدمت

شما عادل نیست یا عادل که هاشمی نیست کفایت نمی‌کند، یا باید دوتا امتثال کند یا اگر می‌خواهد با یک تیر دوتا نشان بزند مجمع العنوانین را بیاورد «و أمّا الحالة الثالثة فهي محلّ الكلام» که دوران بین اقل و اکثر است. این مقدمه‌ی اولی.

«الثانية: أنّ الواجب المرّدّ في المقام بين التسعة والعشرة إذا كان عبادياً فالنسبة بين امتثال الأمر على تقدير تعلّقه بالأقلّ و امتثاله على تقدير تعلّقه بالأكثر هي العموم من وجه» امتثال عموم من وجه یعنی همین‌جا می‌پذیرند، در همین اقل و اکثری که می‌شود یک فردی را یک‌جوری آورد که چه آن‌جا باشد چه آن‌جا باشد امتثال شده باشد «و مادة الافتراق من ناحية الأمر بالأقلّ واضحة» که امتثال کرده من ناحیه امر باقل، شما بروی اقل را بیاوری آن زائد را اصلاً بیاوری، خب این‌جا اگر امر واقعاً روی اکثر باشد امتثال نشده دیگر.

«و هي: أن يأتي بالتسعة فقط» که من یک شقی هم اضافه کردم طبق همین حرف‌ها و آن این است که به قصد امتثالش بیاورد یعنی از دوجهت ...

س: اصلاً آن جهت نمی‌خواهد، توی این که ...

ج: نه خب نه می‌دانم ببینید یکی این‌که عملاً آن زائد را نیاورده خب آن امتثال نشده، یک جهت دیگر هم این‌جا وجود دارد، این چی را قصد کردی؟ این امری که آن‌جا نیست، یعنی یک نظر از ناحیه‌ی متعلق که این متعلقی که آن‌جا بیاوردی یکی از ناحیه خود امری آن‌که قصد است آن امر نیست.

«و أمّا مادة الافتراق من ناحية الأمر بالأكثر فلا تخلو من خفاء في النظرة الأولى؛ لأنّ امتثال الأمر بالأكثر يشتمل على الأقلّ» ... آوردی که، آن زائده را هم آوردی که. ولی می‌گوید این فایده ندارد، این همین است که علماء را در خطا انداخته که اگر اکثر را آوردی اقل را آوردی، نه این‌جا اکثر را بیاوری اقل را بیاوردی طبق آن مسأله‌ای که گفتیم و مبنای آقایان. «و لكن يمكن تصوير مادة الافتراق في حال كون الأمر عبادياً و الإتيان بالأكثر بداعي الأمر المتعلّق بالأكثر على وجه التقييد على نحو لو كان الأمر متعلّقاً بالأقل فقط لمّا انبعث عنه» البته گفتیم این صورت غلطش است.

س: این مترتب به قصد امتثال امر هم نیست دیگر، سایر وجوب و قصد قربت هم این هست توی آن ...

ج: بله؟

س: سایر وجوب قصد قربت هم با این مبنا توی آن هست دیگر؟

ج: نه حالا ممکن است محبوبیت مثلاً بیاورد ...

س: نه نه این بحث قید است ...

ج: قید بله، می‌گوید این‌هایی که این‌ها محبوب هستند، به جوری که محبوبیت عام قرار ندهند.

«ففي مثل ذلك يتحقق امتثال الأمر بالأكثر على تقدير ثبوته» ولی اگر مال اقل باشد، «و لا يكون امتثالاً للأمر بالأقل على تقدير ثبوته» پس شد دوران امر بین متباینین. «و يثبت

على ضوء هاتين المقدمتين أنّ العلم الإجمالي في المقام منجّز إذا كان الواجب عبادياً، كما هو واضح» این جور می شود.

«و الجواب: أنّ التقييد المفروض في النية» این «لا يضّرّ بصدق الامتثال على كلّ حالٍ حتّى للأمر بالأقلّ ما دام الانبعاث عن الأمر فعلياً» بالاخره این قصد آن امری که از ما سر زده که حالا یک قیودی به آن اضافه شده... این قیود که باعث نمی شود این قصد به آن نخورده باشد که و این تخیل است که آن آقایان کردند و علماء کردند. حالا این بالاخره این مبنی بر این مبنای فقهی است این مسأله و بعد ایشان در آن مباحثش که فرموده این گفتم که این خصوصیت توی مباحث است که «ما کُنّا نذكره في قديم الزمان وجهاً للمنع عن جریان البراءة في الأقلّ و الأكثر الارتباطيين في العبادات، و كان ذلك في الحقيقة نقضاً على الأصحاب في مبنی فقهیّ لهم» که ما همین جا می خواهیم چکار کنیم؟ می خواهیم بگوئیم اگر این حرفها را می زید خب توی اقل و اکثر این جوری می گوید پس چرا توی فتواهای تان این جوری نگفتید؟

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين